

مولانا در غزل شماره ۳۰۶۷ ما را از علت کُند بودن حرکتمان در مسیر زنده شدن به زندگی آگاه می‌کند. در این غزل می‌گوید که ما به پای هوشیاری خود وزنه‌های سنگین بسته‌ایم. به همین علت، حرکت ما کند و لنگان است.

مولانا در اولین بیت این غزل، از این بندها و وزنه‌ها با نام «عقیله» یاد می‌کند. می‌گوید تا آن بندها را از پابت جدا نکنی، به مایه حیات که منبع عشق و انرژی الهیست، دسترسی نخواهی داشت.

تو در عقیله ترتیب کفش و دستاری  
چگونه رطل گران‌خوار را به دست آری؟

به جان من، به خرابات آی یک لحظه  
تو نیز آدمی‌ای، مردمی و جان داری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶۷

ما با شرطی‌شدگی‌ها و نظم و ترتیب افکار و باورهای تقلیدی و سطحی، به‌طور اتوماتیک در حال تکلف هستیم. یعنی برحسب یک سری تکالیف که در طول تاریخ، توسط جامعه و خانواده به ما القاء شده‌اند، فکر و عمل می‌کنیم.

مولانا تمام این نظم و ترتیب ساختگی را از هم می‌پاشد و چراغ هدایت ما برای ایجاد نظم حقیقی زندگی می‌شود.

او منظور اصلی خلقت ما را در این جهان یادآور می‌شود. ما به‌عنوان یک انسان، که روح خداوند است، این امکان را داریم که با حرکت چابک و رهوار زندگی، به خرابات برویم. خرابات یعنی همین فضای عدم، فضای گشوده‌شده، فضای آرامش و آسایش، فضای رهایی از زندان ذهن، فضایی که همه ما در درون خود به آن دسترسی داریم.

ما با این عقیله‌ها خرابکاری و کارافزایی می‌کنیم. وجود خود و دیگران را که طبیعتاً بی‌رنج است، به رنج و بیماری می‌اندازیم.

در ادامه، به چند نمونه از این عقیله‌ها اشاره خواهیم کرد:

#### • نیاز به همراهی با جمع و تقلید از جمع:

مولانا در دفتر اول بیت ۳۷۱ می‌گوید، قدرت تقلید مردم عامی بسی سنگین است.

خود چه باشد قوت تقلید عام!  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۷۱

مولانا تقلید را یکی از بزرگ‌ترین موانع رشد و کمال می‌داند. تقلید از ریشه «قلاده»، در لغت یعنی افکندن ریسمان و زنجیر به گردن حیوان و او را به‌دنبال خود کشیدن است. شأن انسان که صاحب اندیشه است، تقلید نیست.

تصور کنید انسان‌ها و اطرافیانمان، در رودی خروشان شنا می‌کنند و ما نیز آن‌ها را همراهی می‌کنیم. اما زمانی که مسیر معنویت را انتخاب کرده و تغییر می‌کنیم، این شیوه جدید زندگی ایجاب می‌کند که مسیر جمع را دور زده و کاملاً خلاف جهت آن رود خروشان شنا کنیم. این امر نیاز به طلب، تعهد و استمرار دارد.

جمع با دید تلقینی و تحمیلی، برای ما تکلیف تعیین می‌کند. ما را به تکلف واداشته و پای عشق را لنگ می‌کند.

ملنگ هین به تکلف که سخت رهواری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶۷

ما نیز شرطی شده‌ایم که از همراهی با جمع حس امنیت بگیریم. شرطی شده‌ایم که عقل و خرد کل را که نو به نو به ما می‌رسد، کنار گذاشته و از افکار پوسیده جمع هدایت بگیریم. شاید می‌ترسیم که اگر خلاف مسیر جمع حرکت کنیم، تنها شویم. در صورتی که مولانا در همین غزل می‌گوید که خدا از شراب پاکیزه، تو را سیراب می‌کند. اگر در کار او دخالت نکرده و به او اجازه بدهی.

برای کندن عقیله تقلید از جمع لازم است که باورهای شرطی‌شده و نیازهای غیر حقیقی جمع را بررسی کنیم:

یکی از رایج‌ترین نیازهای جمع، نیاز به تمرکز روی دیگران و تغییر دادن دیگران است، و این دقیقاً مساوی‌ست با عدم تمرکز بر روی خود. چراکه وقتی زمان و انرژی ما روی شناخت و اصلاح عیوب دیگران صرف شود، دیگر فرصتی برای تمرکز روی خود نمی‌ماند. و این یکی از بندهای محکم به پای هوشیاری ماست.

جمع فکر می‌کند که ما باید ناجی دیگران باشیم؛ در صورتی که خودمان غرق در هم‌هویت‌شدگی‌های خود هستیم. حال، فردی که به درون خودش تمرکز داشته و براساس آموزه مولانا دست از سیبیل دیگران برداشته است، ممکن است از دید جمع بی‌احساس شناخته شده و پنداشته شود که برای عزیزانش اهمیتی قائل نیست.

از مولانا یاد گرفتیم که امکان ندارد بتوانیم در کسی تغییر مثبت ایجاد کرده یا او را اصلاح کنیم، مگر اینکه خودمان به آن ارتعاش کنیم. پس این بند گران را از پای بکنیم و وقت و انرژی خود را با دخالت در کار دیگران به هدر ندهیم. زندگی به شیوه خاص خودش و در عین عدالت، روی تک تک بندگانش هر لحظه در کار است. ما می‌توانیم برخلاف روش جمع، با فرکانس و ارتعاش مرکز عدم‌شده خود روی دیگران اثر بگذاریم.

یکی دیگر از نیازهای جمع، ازدواج در رده سنی خاص و بچه‌دار شدن است. این مورد یکی از نمودهای جمعی عقیده ترتیب کفش و دستار را برایم تداعی می‌کند. یکی از بندهای پای خود من این بود که فکر می‌کردم برای تجربه احساس خوشبختی لزوماً باید مردی در زندگی‌ام باشد، و در سن خاصی بچه‌دار شوم، که با اتفاق نظر جمع سر و سامان بگیرم. بنابراین، می‌پنداشتم که احساس امنیت را باید یک مرد به من بدهد.

از آنجایی که جمع به من قبولانده بود که زن کم‌عقل است، این پندار در من نهادینه شده بود که بدون یک مرد کامل نیستم و احساس خلأ می‌کردم. مولانا به من یاد داد که این عین کفر است. چراکه ای زن، تو حقیر نیستی. تو برای خودت کافی هستی. تو می‌توانی به‌تنهایی مقتدر، مفید و موفق باشی. عیش ابدی، احساس آرامش، امنیت، قدرت، عقل و هدایت به جنسیت ربط ندارد.

تو اصلاً دردی نداری که یک کسی بیاید و دست روی سرت بکشد. چرا روی خودت عیب می‌گذاری و خودت را کم می‌بینی؟ مولانا برایم معنای حقیقی سر و سامان و خوشبختی را روشن کرد.

انتخاب و نیاز جمع برای کم شدن سرعت ذهن و خاموشی ذهن، روی آوردن به مشروبات الکلی یا دود است. در صورتی که مولانا به ما یاد می‌دهد که سکوت و خاموشی ذهن و دسترسی به فضای بیکران، بی‌سبب امکان‌پذیر است و این امکان به‌طور طبیعی در درون ما نهادینه شده است. مستی باده‌های جهانی موقتی، و مستی الهی دائمیست. فردی که چنین دیدگاهی دارد، ممکن است امل شناخته شود.

یکی از باورهای جمع این است که فردی که روی خودش کار می‌کند و حس آرامش و امنیت زندگی از درونش می‌جوشد و بی‌علت و بی‌سبب شاد است، مجنون و دیوانه پنداشته می‌شود. چراکه عام، اتفاقات و زمان‌های خاصی را تعیین کرده برای شاد یا غمگین شدن (ترتیب کفش و دستار).

جمع برای فرار از تنهایی، نیاز به جمع دارد. فردی که بدون احساس تنهایی، از قرین‌های من‌ذهنی پرهیز می‌کند و به هر جمعی ورود نمی‌کند، انتخاب او خلوت و سکوت است و از تنهایی خود لذت می‌برد، از دید جمع افسرده و ملول و جمع‌گریز شناخته می‌شود.

کسی که زیاد حرف نمی‌زند و نظر نمی‌دهد، و در غیبت‌ها شرکت نمی‌کند، انگشت‌نما شده و مردم دیگر او را نمی‌پذیرند؛ چون دیگر شبیه آن‌ها نیست.

یک عقیده سنگین، «می‌دانم و خودبزرگ‌بینی» است. کسی که در وهم می‌داند، دیگر امکان پیشرفت ندارد. چون آهن می‌دانم به پاهایش بسته شده و نمی‌تواند حرکت کند. چون وهم می‌دانم، انسان را دگم، خشک و غیر قابل انعطاف می‌کند. گوش‌ها و چشم‌هایش از آموزش دیدن و یادگیری، کر و کور می‌شود. چون «می‌داند».

این عقیده‌ها **نیازهای غیر حقیقی** هستند و ما به آن‌ها هیچ احتیاجی نداریم. بنابراین کار مهم ما شناسایی این عقیده‌ها و باز کردن آن‌ها از پای هوشیاری‌مان است. ما در این جبر گرفتار شده‌ایم که برای بقا به این عقیده‌ها **نیاز** داریم و بدون آن‌ها نمی‌توانیم زندگی کنیم. مولانا در غزل می‌گوید، هر چیزی که بند پایت شده را به می‌فروش الست گرو کن. یعنی همه آن‌ها را یک‌جا ببنداز و بگذار زندگی در تو حرکت طبیعی خود را طی کند. حرکتی رهوار، سبک، چابک، نرم و روان.

-خانم مرجان از استرالیا